

## فصل اول

### مقدمه و شرح زندگی نگارنده

در مورد خود عرض میکنم: زندگی سراسر درد و رنج که آنهم اکثراً صرف امور لااائل گردیده شرح و بسطی ندارد منتها چون نتیجه مطالعاتی که درباره ابیورد بعمل آورده ام برشته تحریر در میآید ناگزیرم که اجمالا بنویستن شرح زندگی خود نیز پردازم.

مظفر پسر نصراله پسر حبیب اله پسر عبدالله پسر اسماعیل که تا دو سه عبدالله و اسماعیل نیز تکرار میگردد (عبداله پدر حبیب اله بمکه معظمه مشرف و به حاج عبدالله بزرگ معروف است) جد مادری نصراله قهرمانی (پدرم) ملاعبداله پسر کریم آقا پسر برخوردار پسر عربشاه و مادر پدرم خورشید خانم دختر ماه نسا خانم دختر حاج قهرمانخان ایلخانی و ضابط ایل اینانلوی افشار بوده و بنابراین پدر خورشید خانم ملاعبداله بوده است.

در اوایل رمضان ۱۳۳۶ هجری قمری مطابق سال ۱۲۹۶ شمسی در ابیورد شیراز در خانواده ای که چند سال بیشتر نبوده از صورت چادرنشینی و ایلاتی خارج و در شهر سکونت گزیده بودند چشم دنیا گشوده ام. پدرم باصطلاح آن دوره مستوفی و مباشر ایل خانیهای ایل قشقائی بوداز نعمت سواد و نویسندگی بهره وافی و کافی برده بود. اگر چه تحصیلات قدیمی داشت معهذاسبک و روش جدید نامه مینوشت خطی زیبا و حافظه ای عجیب داشت. اطلاعات تاریخی او خوب و اکثراً اشعار شعرا را حفظ بود. وقایع دوران زندگی خود را بصودت کتابی تدوین نمود که حاوی مطالب جالبی در مورد زندگی ایلات و عشایر خصوصاً قشقائی ها میباشد. عموهایم یکی که از دو برادر دیگر بزرگتر بود بنام رضاقلیخان تحصیلاتش قدیمی دارای مطالعات تاریخی و ادبی خصوصاً در مورد مذاهب و ادیان بسیار مطلع و عمیق بود خطی زیبا داشت که کتاب اشعاری بصورت گلچین بخط خود نوشته است. عموی دیگرم به تحصیل دینی پرداخته در شیراز و نجف اشرف نزد علمای اعلام و حجج اسلام بدرجه اجتهاد رسید و از آن به بعد در علوم حکمت، فقه، اصول، منطق، ریاضیات نابغه دوران گردید. نام او یعقوبعلی که بعد به حاج شیخعلی معروف گردید در صدر مشروطیت از طرف مرحوم آخوند ملامحمدکاظم خراسانی بشیراز آمد در دوره دوم از طرف مردم شیراز بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب و در تدوین قوانین مملکتی بر اساس موازین شرع و عرف سهم بسزائی دارد. خطی بسیار زیبا و طبع شعری غرا داشت که دیوان او بنام «کنزالنطایح یا گنج سعادت» در سال ۱۳۲۵ شمسی در شیراز بچاپ رسیده و رسالت مذهبی و حواشی متعدد دارد. هفت جلد قرآن کریم بخط زیبایی نسخ نوشته که در نزد فامیل موجود است. مادرم صفیه دختر خانجان پسر حاج ابراهیم پسر حاج عبدالله است که خانجان نیز در حد خود از تحصیلات قدیمه بر خوردار خطی زیبا داشته و مردی شجاع و خوش قیافه بوده. مادر مادرم حاجیه رقیه دختر مرحوم حاج عبدالله (دوم) تاجر ابیوردی ساکن شیراز و با اینکه اندک زمانی بوده است از میان ایلات و عشایر و زندگی چادر نشینی بشیراز میآید معهذاسبک عبدالله علاوه بر اینکه در شغل خود یعنی تجارت متبحر بوده از تجار معتبر و معروف میشود، رغبت و علاقه زیادی بمعاشرت با اهل علم و فضیلت و ارباب عمامت داشته و بهمین مناسبت خانه او در شیراز محله سنگ سیاه کوچه حسینیه کردها در ردیف خانه های زیبای

آن زمان محسوب و این خانه محل پذیرائی از فضلا و مجتهدین و علما بوده است و اکثراً در آنجا مخصوصاً ایام سوگواری ماه محرم و شبهای احیا در ماه مبارک رمضان ضیافت و سفره داده میشده است. از پدر من هشت پسر و دو دختر بوجود آمده بزرگتر از همه بنام کوچک خان در طفولیت فوت مینماید. بعد از او احمدعلی و بعد محمدعلی که او هم در سن ۱۲ سالگی در حالی که بواسطه مرض آبله از یک چشم نابینا بود فوت نمود بسیار باهوش و علاقمند بدرس بود. (خود من در حقیقت فرزند چهارم هستم).

وضع تحصیل در آنموقع - تا ابتدای سلطنت مرحوم رضاشاه کبیر هنوز آموزش و پرورش و فرهنگ توسعه و تعمیم نیافته و معروفترین مدرسه در ایران همان «دارالفنون» بود و علت کمی مدرسه هم این بود که علما مدرسه رفتن را منع و در واقع تحریم نموده بودند و هرکس فرزندش را بمدرسه میفرستاد کافر و زندیق محسوب و باصطلاح مهدورالدم بود و بهمین جهت مدرسه های شیراز از تعدادی انگشت شمار تجاوز نمی کرد و متدرجاً تا زمان تحصیل ما که میتوان گفت آزادی بیشتری بوجود آمده بود. آنچه را بخاطر دارم: مدرسه شعاعیه بمدریت مرحوم امین خاقان و مؤسس آن شعاع السلطنه پسر مضرالدین شاه قاجار والی (استاندار) فارس بود. مدرسه سلطانیه بمدریت بهاء الدین بازارگاد مؤسس آن سلطان الحاجیه دختر مشیرالملک، مدرسه شریعت یا حیات مدیر آن مرحوم شیخ محمد حسین حیات و محمد حسین استخر که اینها مدرسی بودند که دوره متوسطه را آنهم بطور ناقص یعنی حداکثر تا کلاس دهم داشتند و ضمناً شش ساله ابتدائی نیز ضمیمه آنها بود. بقیه مدارس مانند نمازی که مؤسس آن حاج محمد حسین نمازی پدر آقا مهدی نمازی (سناتور) بمدریت مرحوم ابوالقاسم برهان، مدرسه قوامی مؤسس آن قوام الملک بمدریت مرحوم قدرت. مدرسه زینت مؤسس آن حاجیه زینت الملک عیال نصیرالملک بمدریت حاج محمد حسن رضوی زاده، مدرسه کمالی، مدرسه دانش، مدرسه صدرا، مدرسه فرصت، مدرسه احمدیه (بعدها همین مدرسه بنام مدرسه پهلوی گردید) مدیر آن مرحوم میرزا محمد خوشنویس هاشم زاده و مدتی هم سید محمد دستغیب بود. مدرسه حاج قوام از موقوفات حاج قوام بزرگ، مدرسه ناظمیه مؤسس آن مرحوم ناظم الملک، مدارس پسرانه همین چند مدرسه بود و از مدرسه دخترانه هم بجز مدرسه های عصمتیه و عفتیه و ادب بناب و اخیراً هم مدرسه خانم الاجرالد خبری نبود زیرا جائی که درس خواندن برای پسرها محدود بود برای دختران بطریق اولی منع می بود.

در گوشه و کنار شهر مکتب دارها و ملاجی ها که وظیفه مدارس امروزی را بعهدده داشتند به بچه ها در خانه خود و یا در مساجد و تکایا درس میدادند و بچه ها هم صدا در صدای یکدیگر داده و از «الف دو زبران و دو زیران و دو پیش آن» شروع و حداکثر بخواندن کتابهای داستان خورشید و فلک ناز و امیر ارسلان و چهل طوطی و امثال اینها پایان می یافت و قانون چوب و فلک و تنبیه یدی حکمفرما بود. کسانی هم بودند که استطاعت داشتند و میتوانستند از عهده مخارج معلمین سر خانه برآیند اطفال خود را باین وسیله با سواد میکردند که البته در آن زمان داشتن سواد در خواندن کتاب گلستان سعدی و نصاب الصبیان و صرف و نحو و تنوین و تجوید و کتب و رسایل دینی و نوشتن املاء از کلیله و دمنه خلاصه میشد و آنهایی هم که از مدارس تصدیق سوم متوسطه و یا ششم ابتدائی میگرفتند بوعلی سینای دوران محسوب میشدند. حقا هم بعضی از این محصلین با اینکه از جبر و مثلثات و فیزیک و شیمی بهره ای چندان نداشتند ولی از لحاظ خط و ربط و اطلاعات عمومی و حساب و املاء و انشاء با کسانی که (اگر جرات نکرده باشم) امروزه دارای مدرک لیسانس

هستند قابل مقایسه نبودند و اقلاً میتوانستند نامه معمولی خود را بدون غلط بنویسند. کما اینکه از همین قبیل افراد بودند که ادارات و تشکیلات نوین مملکت را پایه گذاری نمودند و آنچه را که مرحوم رضاشاه کبیر رهبری مینمود عیناً مجری میداشتند و میتوان گفت که چون پایه و میزان صنایع و علوم و اقتصاد و سطح ترقیات در حد امروزی نبود سواد هم تا همان حدودی که ذکر شد کافی بود و میتوانست نیازهای آنروزی را برطرف سازد و مثلاً کسی که تصدیق شش ساله ابتدائی داشت گردانیدن چرخ اداره ای را بخوبی از عهده بر آید.

باری پدر ما از جمله کسانی بود که دو نفر معلم برای برادران بزرگتر از من انتخاب کرده که یکنفر آنها شبانه روزی در طرف خلوت (بیرونی) اطاقی بخود اختصاص داده و بتدریس مشغول بود و علاوه بر حقوق مستمری ماهیانه شام و ناهار او نیز تأمین بود و یکنفر هم که برای مشق خط هفته ای سه روز روزی یکساعت میآمد و سر مشق میداد و بشهر مراجعت میکرد. معلم مشق خط مرحوم میرزا محمد هاشم زاده و بقیه درسها هم بعهدہ مرحوم سیدآقا نورگستر و مشکوٰۃ پسر ساعدالسلطان بود که در ضمن انگلیسی هم درس میداد. در این چنین شرایطی اکثر از جوانان محلی و اطفال فامیل نیز با استفاده از موقعیت به تحصیل میپرداختند.

احمدعلیخان برادر بزرگترم و خود من هم تا سن نه سالگی بهمین منوال درس میخواندیم. پس از تحصیل اجازه از مرحوم حاج شیخعلی مجتهد ایبوردی که عموی ما بود پدرمان ما را بمدرسه احمدیه واقع در محله میدان شاه شیراز فرستاد. برنامه مدرسه ها در آنموقع خیلی جالب و برای ما تازگی داشت. خوب یادم هست هر روز صبح موقعی که ناظم مدرسه زنگ را بصدا در میآورد همگی صف می بستیم تکالیف شب گذشته را که معمولاً مشق خط بود ارائه مینمودیم هرکس تکلیف خود را بجا نیاورده بود با خیزران (یک نوع چوب) و یا شلاق مواجه میشد. نظافت لباسها و دستها و موهای سر و ناخن مورد بازدید قرار میگرفت. بعداً یکنفر از میان شاگردان با صدائی خوب و آوازی خوش دعا میخواند (غالباً دوازده امام خواجه نصیر را میخواندند) و سپس شاگردان هر کلاس به کلاس خود میرفتند. به مشق خط و علوم دینی خیلی توجه میشد. ساعت اول کلاس حتماً اختصاص به تلاوت آیاتی چند از کلام اله مجید داشت و در ساعت های بعد طبق برنامه های معین، فارسی از کتاب آئین دانش و یا فارسی عبدالعظیم قریب گرگانی، جغرافیای حسین گل گلاب، تاریخ ذکاء الملک فروغی، عربی نصاب، هندسه و حساب رهنما، گلستان سعدی و از کلیله و دمنه هم املاء میگفتند. معلمین هر روزی که درس میدادند در جلسات بعد عیناً همان درس را جواب میخواستند و هر کس غفلت کرده بود سروکارش به چوب و شلاق و سرزنش و حتی کلاه کاغذی و ایستادن بر آفتاب میافتاد و علاوه بر این مکلف میشد همان شب چندین صفحه از کتاب مربوطه بنویسد تا خوب بیاموزد. معمولاً برنامه صبح ها سه ساعت و در فاصله هر ساعت زنگ راحت میزدند که بچه ها در حیاط مدرسه به تفریح و بازی پردازند که البته بعضی از بچه های زرنگ در زنگ راحت هم از خواندن درس غافل نبودند. عده ای هم برای خریدن تنقلات سری به بابای مدرسه میزدند.

برنامه بعداز ظهر ها هم دو ساعت بود که پس از ادای نماز ظهر و عصر در نمازخانه مدرسه به کلاس میرفتند و دو ساعت عصر را نیز مانند برنامه صبح درس میخواندند. برای بزرگسالان از کلاس ششم ابتدائی به بالا برنامه درس زبان خارجی کم و بیش وجود داشت ولی رویهمرفته معلم زبان خارجی تعدادش خیلی کم بود و یادم هست در مدرسه سلطانیه مرحوم

مستر شاپورچی و در مدرسه شعاعیه مستر بلوچی انگلیسی را تدریس میکردند و مسیو فریور هم فرانسه درس میداد. تنها یک لابراتوار در مدرسه شعاعیه وجود داشت که اداره آن بعهده مرحوم فیلسوف روانشاد بود. برادرم احمد علیخان تا کلاس پنجم و من در کلاس سوم در مدرسه احمدیه بودیم بعداً بمدرسه شعاعیه (ساختمان آن وصل به عمارت پست و تلگراف فعلی بود که در موقع احداث خیابان شاپور و ساختن بانک ملی ساختمان مدرسه شعاعیه را خراب کردند) مدیر مدرسه مرحوم امین خاقان و پس از او پسرش میرزا اسماعیل خان شعله بود. از جمله معلمین و اساتید ما که لازم میدانم در اینجا ذکر خیری از آنان بمیان بیاورم عبارت بودند از مرحوم میرزا غلامرضا برهانی، معنوی، میرزا عبدالله آتشی، میرزا آقا بزرگ سامی، شیخ محمد حسین جباری، فاضل پدر فاضل زاده بدیع، شیخ محمد حسین سعادت، شیخ عبدالکریم سعادت، استاد رجائی و دستغیب که خداوند همه آنها را غریق رحمت خود بفرماید. بهر حال مدرسه شعاعیه دو قسمت شد یکی متوسطه بنام دبیرستان شاپور و یکی هم بنام دبستان باقری (ساختمان آنرا مرحوم حاج باقر بهبهانی در خانه فتح الملک سه راه مدبری بنیاد نمود) در این موقع برادرم که تحصیلاتش به سیکل اول رسیده بود برای ادامه تحصیلات به طهران رفت و در آنجا در کالج امریکائی که رئیس آن مرحوم دکتر جردن بود بادامه تحصیل پرداخت و از آنجا فارغ التحصیل (دیپلمه) شد. من هم گواهی نامه ششم ابتدائی را در سال ۱۳۱۱ از مدرسه باقری دریافت نمودم و یکی دو سال هم در دبیرستانهای شاپور و سلطانی درس خواندم و متأسفانه چون غافل بودم که روزی روزگاری فرا میرسد و عقربه زمان روی مدرک تحصیلی قرار میگیرد و هر کس این سرمایه ترقی را نداشته باشد محکوم به فنا خواهد بود از همین موقع ترک تحصیل کردم اگر چه چندان گناهی هم نداشتم زیرا در آنزمان با آن کیفیت درس خواندن و با ایمانی که معلمین بدرس دادن و علاقه ای که محصلین به فرا گرفتن داشتند دارنده گواهی نامه ششم ابتدائی بخوبی میتوانست گلیم خود را از آب بکشد و همه جا هم او را قبول میکردند و لذا من هم دیگر حق داشتم که حتی خواب این روزها را نه بینم.

دو نفر برادران دیگرم جمشید (خانجان) و غضنفر در مراحل ابتدائی مدرسه باقریه تحصیل مینمودند و من ناگزیر بدنبال کار رفتم. ابتدا چندی در مدرسه قوامی معلم بودم و بعد مدرسه ای در ایبورد و محل سکونتم بنام دبستان مظفری تأسیس کردم دو سال این مدرسه را اداره و در سال ۱۳۱۴ با دختر مرحوم شاهرزای ایبوردی (قوام دفتر) بنام قمر سلطان که از طرفی دختر پسر عموی پدرم و از طرف دیگر دختر دختر عمویم میشود ازدواج نمودم. در همین سال علاقمند شدم که بشغل دولتی مشغول شوم لذا بطور پیمانی (کنتراتی) بخدمت امنیه (ژاندارمری) در آمدم. ابتدا تقریر نویس شعبه تحقیق هنگ ۸ امنیه شیراز بعداً مدتی آجودان گروهانهای امنیه کازرون و یکم مرکزی شیراز و مدت یکسال هم تا آخر سال ۱۳۱۶ با سمت های محقق هنگ امنیه اهواز و آجودان گروهان دزفول مشغول خدمت بودم. از فروردین ۱۳۱۷ بخدمت مقدس سربازی وارد شدم در هنگ ۱۲ گارد پیاده سلحشور انجام خدمت نمودم. در این مدت دوسال در دفتر هنگ مسئول کارگزینی افراد بودم. پس از خدمت سربازی در شرکت سهامی معاملات روستائی فارس با سمت حسابدار مسئول شعبه نرخ استخدام و با چهل تومان حقوق ماهیانه (تصور نفرمائید افسانه است) که آنموقع حقوق نسبتاً خوبی بود مشغول شدم. تا تیرماه ۱۳۲۰ در شرکت روستائی بودم بعداً باستخدام کارخانه قند مرودشت بطور حکمی وزارتی پیشه و هنر بعنوان مسئول حسابداری چغندر در آمدم و چون در فن حسابداری دویل تخصصی پیدا کرده

بودم دامنه توقعاتم بالا گرفت حقوق زیادتر از ماهیانه شصت تومان خواستم که موافقت نکردند. ناچار مستعفی شدم و بکارهای آزاد پرداختم. در حین کارهای آزاد با فراغت بیشتری توانستم با جراید و مطبوعات سرو کار پیدا کنم و مخصوصاً در جرگه ارادتمندان مرحوم محمد حسین استخر که از نویسندگان خوب و عالیقدر شیراز بود در آمدم و با روزنامه استخر همکاری داشتم. در سال ۱۳۲۸ شخصاً امتیاز روزنامه قهرمان اتفاق را گرفته و چند شماره ای انتشار دادم و دیری نپائید بعلت نبودن مقدمات مالی بخودی خود تعطیل شد. بهر حال در سال ۱۳۳۶ بعنوان حسابدار و کفیل شهرداری اردکان فارس بااستخدام شهرداری ها وارد شدم. از سال ۱۳۴۰ رئیس حسابداری شهرداری برازجان و از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ شهردار برازجان و تا سال ۱۳۴۵ شهردار کازرون و تا سال ۱۳۴۹ در استان خراسان شهردار درگزر (ایبورد) بودم.

خدای را هزارها مرتبه شکر که بحمداله در خدمات خود و در مأموریتهایی که داشته ام منشأ اثر بوده و رو سفید بوده ام و رضایت مردم و اولیای امور را جلب نموده چندین تقدیر نامه از استانداران و هیئت های بازرسی شاهنشاهی و وزارت کشور دارم و بافتخار دریافت نشانهای بیست و پنجمین سال سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی و جشن تاجگذاری معظم له نائل شده ام. هم اکنون که این سرگذشت را مینویسم در شهرداری شیراز مشغول خدمت هستم. بمطالعه کتب و مطبوعات علاقه و طبع شعری هم دارم. گاهی که جمعیت خاطری بوجود بیاید بزعم خود اشعاری میسرایم. همیشه پروردگار متعال را قادر دانسته به روزی مقسوم قانع و برای عیشی و یا رونق معیشتی از جیش اهرمن به خدای پر عطای ذوالمنن پناه برده و تن بدنائت و خیانت و پستی نداده ام. از مال دنیا چنانم که گوئی تازه از مادر زاده ام و بقول مرحوم ایرج میرزا از مال جهان ز کهنه و نو سه فرزند دختر دارم:

دختر بزرگم بنام پریچهر (رقیه) را به اسمعیل پسر حاج نوراله عبداللهی پسر عموی پدرم داده ام. اسمعیل در قسمت پایگاه زلزله شناسی شیراز وابسته بدانشگاه طهران کار میکند. پسرانی بنام فرهمند، خسرو، قباد، فرزاد (رضا) و دخترانی بنام ثریا و زلیخا دارد که هریک باقتضای سن مدارج تحصیلی را طی مینمایند. دختر دیگرم خورشید زن لطف اله پسر حاج محمد (دائی مادرم) میباشد بکار زراعت مشغول است فرزندان بنام محمد، عزیز، خشایار، فاطمه، سیما دارد که درس میخوانند. دختر سومم بنام ایراندخت بازدواج علی بخش مرادی پسر مشهدی عبدالعلی که او نیز از فامیلم میباشد در آمده. ایران و علی بخش در کادر آموزش قرار دارند یک دختر بنام نازلی و یک پسر بنام محمد علی دارند. برادر بزرگم احمد علیخان متولد ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۰ هجری قمری، فارغ التحصیل (دیپلمه) کالج آمریکائی طهران متخصص حسابداری و مسلط در زبان انگلیسی بطوریکه چون بدون مراجعه به کتاب لغت هر وقت کس لغت مشکلی از انگلیسی را سؤال میکرد بلا تأمل جواب میداد و بهمین جهت به دیکسیونری سیار (فرهنگ) معروف شده بود. پس از مراجعت از طهران در سال ۱۳۱۲ و طی خدمت مقدس سربازی در دفتر هنگ توپخانه در بانک شاهنشاهی استخدام شد و در آنجا تا سمت معاونت ترقی کرد. بعداً که بانک شاهنشاهی در زمان حکومت دکتر مصدق منحل شد بخدمت در اصل ۴ (مؤسسه آمریکائی) در آمد در آنجا نیز مقامی والا داشت. پس از انحلال اصل ۴ در شیراز اداره بهداشت محیط منتقل و رئیس کارگزینی بود. در سال ۱۳۴۶ در نتیجه مرض قلبی برحمت ایزدی پیوست. مرحوم احمد علیخان در فن موسیقی نیز متبحر و استاد ویلن و از شاگردان مرحوم ابوالحسن صبا و حسین یاحقی بود. شعر خوب میسرود شمع جمع

دوستان بود لطیفه ها و مضامین بکر او زبانزد یاران و رویهمرفته در حد خود نبوغ داشت. عیال او کوکب الملوک دختر مرحوم میرزا عبدالله خان مشیر دفتر دبیری میباشد. پسرانی بنام پرویز و فریبرز و چنگیز و دختری بنام ماهله (هلن) دارد. پرویز دکتر ارشیتکت نقشه بردار راه و ساختمان و محاسب ساختمان میباشد. تحصیلاتش در اتریش و عیالش بنام یوحنا از اهالی هلند است. فرزندانی بنام بردیا و شیرازه و املی دارد. پرویز در قسمت ذوب آهن ایران مشغول است. فریبرز پسر دیگر احمدعلیخان دکتر در رشته الکترونیک از دانشگاه کامبریج آمریکا میباشد با فرح دختر غضنفر (برادرم) ازدواج کرده فرزندانی بنام هوشنگ دارد. چنگیز پسر سومی احمد علیخان در رشته ریاضیات و در آمریکا تحصیل میکند. ماهله (هلن) دختر احمدعلیخان دیپلمه و با سرهنگ حسن دبیری افسر ژاندارمری ازدواج نموده فرزندانی بنام نادر، دارا، شهریار دارد.

خواهرم اسیه متولد ۱۲۹۹ شمسی عیال بهرام عبداللهی فرزند مرحوم حاج شکراله بازنشسته دارائی است فرزندانی بنام فرشاد دارد. برادر دیگر جمشید (خانجان) متولد ذی حجه ۱۳۴۰ هجری قمری با خانم عفت دختر پسر عمه ام کاکاخان بیگ اخوان ازدواج نموده معلومات انگلیسی و حسابداری او بسیار خوب است. چند سال در بانگ شاهنشاهی ایران و بعداً در اصل ۴ و در حال حاضر (تاریخ نگارش کتاب) در شرکت داروئی استرلینگ وینتروپ طهران کار میکند. در نتیجه صحت عمل و درستکاری همیشه و در هر کجا که بوده مورد توجه و دارای مشاغلی حساس میباشد. پسرانی بنام فرهاد دانشجوی پزشکی ارتش و سعید لیسانس ریاضیات که اکثراً در کنگره های ریاضی دانهای جهانی شرکت میکند بدریافت سکه پهلوی طلا مفتخر و فعلاً هم با هزینه دولت جهت ادامه تحصیل در ایتالیا تحصیل میکند. پسر دیگر جمشید سروش که او هم در رشته ارشیتکت و در ایتالیا تحصیل میکند. دختران جمشید یکی مینو دارای تحصیلات دیپلمه و عیال اسکندر کریم آقائی (حسن بیگی) افسر ارتش میباشد. فرزندانی بنام بابک و بردیا دارد. دختر دیگر جمشید فلورا در طهران مشغول تحصیل است.

برادرم غضنفر متولد ۱۳۴۳ هجری قمری لیسانسیه زبان از دبیران فعال و خوب مدتی در شهرستان آواده و بعد بشیراز منتقل و دبیر دبیرستانهای ابن سینا و حاج قوام و فعلاً بافتخار بازنشستگی نائل شده در طول خدمت فرهنگی مورد علاقه و احترام اولیای آموزش و پرورش بوده است. با حلیمه خانم دختر مرحوم میرزا محمد حسین عبداللهی پسر مرحوم آقا شیخ حمزه (پسر عمه ام) ازدواج نموده دخترانی بنام آذرمیدخت (در کادر آموزش و دیپلمه و با عزیز عبداللهی پسر مشهدی عزت اله کارمند وزارت آب و برق ازدواج نموده پسرانی بنام انوشیروان و علی دارد) و آزاده (دیپلمه و با فضل اله خان عبداللهی پسر حاج عبداللطیف لیسانسیه اقتصاد کارمند طرح و برنامه سازمان برنامه ازدواج نموده و فرزندانی بنام رامین و فرزین دارد) و فرح (دیپلمه و با فریبرز پسر احمدعلیخان ازدواج نموده پسرانی بنام هوشنگ دارد) و فرشته و فریبا و مژگان و پسرانی بنام محمد حسین دارد که به تحصیل اشتغال دارند.

برادرم دکتر محمود قهرمانی متولد ۱۰ محرم ۱۳۴۵ هجری قمری متخصص اعصاب و روان از دانشگاههای طهران و فیلادلفیا خدمات خود را در وزارت بهداری و در شهرهای خور و بیابانک، داراب، گناوه، شیراز، بیمارستان رازی طهران انجام و فعلاً در فیلادلفیا و یکی از بیمارستانهای مهم و معتبر اشتغال دارد. در مورد تخصصی رشته مربوطه قبول شده است با شاه سلطان دختر مرحوم هاشمخان (پسر عمه ام) ازدواج نموده فرزندانش عبارتند از:

مینا لیسانس روانکاوی که همسر عباس آقا عبداللہی پسر عبداللطیف خان و یک دختر بنام صوفیا دارد. نصرالہ دانشجوی پزشکی بسیار با ہوش و نمرات تحصیلی او ہمیشہ ممتاز و با پیروش ایوردی دختر غلامرضا خان پسر قوام دفتر ازدواج نموده. دختران دیگر دکتر محمود فروغ و مرجان میباشد کہ در آمریکا مشغول تحصیل هستند. بی مناسبت نمیدانم یادی ہم از مہرداد عزیزم بکنم پسر دکتر محمود بود بسیار با ہوش و از همان کودکی رفتار بزرگان را داشت افسوس در نتیجہ تصادفی جانگداز از بین رفت و ہمہ ما را داغدار کرد. دکتر محمود قهرمانی در تألیف کتاب «شخصیت و اختلالات آن» با آقایان دکتر جواد نوربخش و معنوی و ایزدی همکاری داشته و مشترکاً تدوین نموده اند.

دکتر قهرمان قهرمانی برادر دیگرم متولد ۱۳۰۹ شمسی تحصیلاتش در رشته علوم اقتصاد و سیاسی ابتدا در کادر آموزشی فرهنگ و بعداً بخدمت در وزارت امور خارجه وارد مدتی در کانادا و بعداً در مسکو تا مقام دبیر اولی سفارت و فعلاً رایزن سفارت ایران در اسپانیا (مادرید) میباشد. بسیار طرف توجہ اولیای وزارت امور خارجه و در فواصلی ہم کہ بطهران منتقل میشود مشاغلی حساس دارد. دکتر قهرمان دارای ذوق نویسندگی و در سن بیست و پنجسالگی کتاب مادام کوری را از انگلیسی بفارسی ترجمہ نموده است. همسر او منیژہ خانم دختر مرحوم عنایت الہ دبیری (حسام دفتر) فرزندان بنام ساسان و زوبین و آریتا دارد کہ بہ تحصیل اشتغال دارند.

رودابہ نام خواہر دیگرم متولد ۱۳۱۴ شمسی دیپلمہ مامائی با رضاقلیخان (بہروز) پسر مرحوم محمد قلیخان عبداللہی عموزادہ ام ازدواج نموده. رضا قلیخان دیپلمہ و در بانک سپہ شیراز اشتغال دارد. فرزندان سیاوش و فروزان و آرش میباشد کہ سیاوش و فروزان تحصیل میکنند.